

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنة

کتابین کتاب جواب در زبان افغانی لسانی سومی

۱۳۰۹

مَعْرِفَةُ الْاَفْغَانِيَا

حسب ما ائش

ملا جان محمد و ملا بسم الله

تاجران کتب شهر قندهار

کتابخانه اسلامیه کابل

Ketabton.com

با این نام مولوی عبدالرشید پشاور

دوہ و مباب پہ بیان کتب نعت دسپیل سلین دے

| | |
|---|---|
| پڑھغہ رسول مقبول می پڑ ہو رسول مقبول باشد رحمتہ للعالمین دے ورعت عالیان است پہ تحقیق خیر البشر دی یقین بہترین بشر است محمد خیر الانام و محمد بہترین مخلوقات بود خیر خواہ دھم امت دے خیر خواہ ہر امت است او چہ مشفق تو مور و پلاردی کہ مشفق از مادر و پدر است خود دہ پہ روی پیدا دہ ہم بروئے این پیدا شدہ است آخر ختم المسلمین و آخر ختم مرسلین بود | بیاد سرد دے پر سواری بانہ درو بر رسول باشد چہ شفیع المذنبین دے کہ شفیع گناہ گاران است دھم عالم سر و سردی مرہم عالم را سرد است و قاب قوسین چہ می مقام قاب قوسین مقام او بود عام ددہ ہم شفاعت دے عام است شفاعت او حضرت ہسی شہ یاردی حضرت یحییٰ شہ یار است پیش و پس چہ خد نیادہ پیش و پس ہر کہ دنیا است ترا دم ہم اولین و از آدم ہم پیش بود |
|---|---|

دریم باب پہ بیان کتب ذکر داعی ابو

| | |
|--|---|
| وہر چاوتہ معلوم دی وہ ہر کہ معلوم اند | کمال صحاب ددین مجوم ہم اصحاب ستارگان ہیں اند |
|--|---|



بسم اللہ الرحمن الرحیم

| | |
|--|---|
| پہ شازبہ گویا کرہ پہ شازبان گویا کن پہ سایہ می خنک بال کہ پہ سایہ اش شنگ بال کن پہ دوہ کونہ بہ مقبول شی در دو جہان مقبول ہے شوی لہ محنت بہ خان خلاص از محنت جان را راکنی دھم ظلمت علاج دے ہمہ تارکیہا را علاج است زرہ خالی مکرہ لہ فکرہ دل را خالی کن از فکر عاقبت ہم نابود دے عاقبت ہم نابود است | راشہ تکل دحق شاکرہ بیا ہمیشہ مرتق را شاکر کن دانشاپہ زمرہ کتب خال کہ این شاز در دل تہال کن کہ پہ دے شامشغول شی اگر بیان شامشغول ہے شوی کہ خپیل و ردی پہ خلاص اگر و رد خود با خلاص کنی دعہ و مرد دزیرہ سراج دے ہو درد چراج دل است نفس مہ کارہ بے ذکرہ نفس را کش بجز ذکر د دنیایہ خہ طیبود دے از دنیا کہ بجز ہے ہر دست |
|--|---|

که شوک شی دحق په لودی
 اگر کسی بر طرف حق برود
 چو می نه چه غلط دوی شی
 جانے نباشد که اینها غلط شوند
 دحضرت هسی یاران دی
 یاران حضرت چنین اند
 دس رسول په تبع نبیایی
 به تبع رسول می شاید
 اول یار دده صدیق وو
 اول یار او صدیق بود
 له هر شخه ساکت وو
 از همه چیز ساکت یعنی خاموش بود
 دوه وم یار دده عم وو
 دویم یار ایشان عمر بود
 هم دحق باطل فارق وو
 هم فارق حق و باطل بود
 دسیم یار دده عثمان وو
 سوم یار ایشان عثمان بود
 ترحد زیات وو دده علم
 علم او از حد زیاده بود
 خار میاری علی وو
 چهارم یار ایشان علی بود

پر دی ستو بود لار گوری
 برین ستار با که اصحاب اند راه بر بیند
 پیچ و تاب لکه موی شی
 پیچ و تاب مانند موی شوند
 چه دده ددین پاسبان
 که پاسبانان دین اند
 چه هر شوک در و دپر والی
 که هر کس بر ایشان درود بخواند
 چه کامل دده تصدیق وو
 که تصدیق ایشان کامل بود
 خو پر دین باند ثابت وو
 و بر دین ثابت بود
 جو پر و شبان عدل وو
 که روشن آفتاب عدل بود
 پید می فرق کنس موافق وو
 و درین فرق موافق بود
 دحیاد سخا کان وو
 که کان حیا و سخا بود
 خوی خاصه وو دده حلم
 و حلم خاصه سیرت او بود
 چه همت دپر عالی وو
 که همت ایشان عالی بود

شجاعت می بید ریغ وو
 شجاعت ایشان بید ریغ بود
 ددوی مدح می تصویر کره
 مدح ایشان تصویر کردم
 که ددوی دروی دپاره
 که بر روی ایشان
 پیر محمد دیر کناه کارد
 پیر محمد بسیار تنگبار است
 معفرت لخدایه عواری
 معفرت از خدا می خواهد

دکافر کردن تیغ وو
 برانے گردن کافر تیغ بود
 بقلم می لب تحریر کره
 به قلم اندکے تحریر کردم
 ماهم وک نجین غفاره
 ما هم بر بخش اے غفار
 له غفاره امید وار دی
 از غفار امید وار است
 کپه موی بیاب و یاری
 اگر یابد باز خوش گردد

خلو و بادی بیابن کنس مدح دشازاد سلیمان چه
 باب چهارم است در مدح شهنشاه سلیمان که
 نعمت می زه سر فرانشوم پایه مابین کنس خلق
 نعمت او سر فرزند شدم و در میان خلق
 ممتاز شوم مقدر می تره واجب می اشکر نعمت
 ممتاز شدم موجب من از ایشان بفرست شکر نعمت
 پر ما واجب دی
 بر من واجب است

پس له حمله له دس وده
 پس از حد درود
 شاه سلیمان حکم شو
 شاه سلیمان آفتاب حکم بود

سوه دشاه مدح مقصود
 شد مدح شاه مقصود من
 کل عالم پر منور شو
 همه عالم بر روشن شد

پر عالم فیض وجود شاه
 بر عالم بختین از سخا شد
 دشاه تخت سلیمانی دی
 تخت شاه سلیمانی است
 حضرت دین می محکم کرد
 دین حضرت را محکم کرد
 زیب زینت دی شاه علم
 شاه زیب زینت علم است
 پر مبدان دجنگ هم شیر
 در میدان جنگ هم شیر است
 صاعقه دده دقهر
 صاعقه قهر او
 دیر محکمی تخت و بخت
 بخت و تخت او بسیار منصوب است
 لذت عمری پر تر میخ کرد
 لذت عمر برودنخ گردانید
 سرکنش خصمی مقهور شه
 سرکنش دشمنش مغلوب شد
 پستان و ربانند بساد شو
 افغانان باو شاد شدند و او
 قند هار چه در هکت زندان
 قند هار که هر زندان بود

د نعمت شکره مقصود شاه
 شکر نعمت مقصود شد
 عجب لطف بر دانی دی
 عجب لطف خدا است
 پد او سران می جمل کم کرد
 در دوران خود جهالت کم کرد
 سیالی نشسته شوک محکم
 برابر او در علم بچکس نیست
 داعی ایه حق شمشیر دمی
 در حق دشمن شمشیر است
 و لانه وی ددشمن نهرا
 دیران میکند شهر دشمن را
 پر دشمن می آرام تخت د
 بر دشمن آرام نطق است
 فراخ جهان می بانند سیم کرد
 کشاده جهان بر همچون سنج کرد
 په قلعه دغم محصور شه
 دور قلعه غم بند شد
 له همه غمه آزاد شوه
 از همه غم آزاد شدند
 بیانندان و مرتبه حیران و
 باز زندان باو حیران بود

په دی جنت نذیر سو
 درین وقت جنت نذیر شد
 نن سبب دهر دولت دی
 امروز سبب هر دولت است
 که به بخت دسروز کاروی
 اگر بخت روزگار باشد
 شاه زاده د علم کان می
 شهزاده کان علم است
 د دولت می زه دعا کرم
 از دولتش دعا میکند
 خوا مکان د بقا وینه
 تا امکان بقا باشد
 چه عالم باندر روشن دی
 که عالم برین روشن است
 پیر محل عزیز ناتوان دی
 پیر محل عزیز ناتوان است
 که هر خوملاح تحریر کرد
 اگر هر چند می تحریر کند
 شاهزاده مدح ده دی
 لوح شهزاده بسیار است

هم دمصر دلپذیر سو
 هم از مصر دلپذیر شد
 سر چشمه دهر نعمت دی
 سر چشمه هر نعمت است
 دده عمر دی بی شماروی
 عمر او بسیار باشد دی
 نن رونق ددرست جهان
 امروز رونق تمام جهان است
 د بخت خواست تلخ حلا
 سوال بختش بیشتر از خدا میکند
 دا افتاب دی رک لوبینه
 این آفتاب خدا نگاهدارد
 تمام ملک با پد ده کلشن دی
 تمام ملک بر او کلشن است
 سراسره کل نقصان دی
 سراسر همه نقصان است
 په بیان کبش به تقصیر
 در بیان تقصیر کند
 تر حساب تر شمار که تیره
 از اندازه حساب زیاد است

پنجم باب بیابان ده خوار فاطمی بادشاهان

او حاکمان و هسی نوری اهل دیوان دیر استعمال است
و حاکمان و بیخین دیر اهل دیوان بسیار استعمال میکنند

فرمان و سر کرده - فرمان داخله - فرمان مه و رکوه - فرمان
فرمان بده - فرمان بدار - فرمان بده - فرمان
 و سر کرده سو - فرمان و سر کرده سوی دی - فرمان به و سر کرده
داده شد - فرمان داده شده است - فرمان خواهد داد -
 فرمان و سر نه کرده سو - فرمان و سر کرده سوی ندی -
فرمان داده شد - فرمان داده شده است -
 فرمان به و سر نه کرده سوی - فرمان بی و سر کرده - فرمان بی
فرمان داده خواهد شد - فرمان را داد - فرمان را
 و سر کرده دی - فرمان به و سر کرده - فرمان بی و سر کرده
داده است - فرمان را خواهد داد - فرمان را نداده -
 فرمان بی و سر کرده ندی - فرمان به و سر کرده - فرمان
فرمان نداده است - فرمان را نخواهد داد - فرمان
 دی و سر کرده - فرمان دی و سر کرده دی - فرمان به و سر کرده
را دادی - فرمان را داده است - فرمان را نخواهد داد
 فرمان دی و سر کرده - فرمان دی و سر کرده ندی - فرمان به و سر کرده
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان بی و سر کرده - فرمان بی و سر کرده دی - فرمان به و سر کرده
فرمان را نداده ای - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد

فرمان بی و سر کرده - فرمان بی و سر کرده ندی - فرمان به و سر کرده
فرمان را ندادم - فرمان را نداده ایم - فرمان را نخواهد داد
 فرمان و کینه - فرمان مکینه - فرمان تمام سو - فرمان تمام
فرمان بنویس - فرمان بنویس فرمان تمام شد - فرمان شد تمام -
 فرمان و کینه سو - فرمان کنبلی سوی ندی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته شد - فرمان نوشته شده است - فرمان نوشته خواهد شد
 فرمان به و کینه سو - فرمان کنبلی سوی ندی - فرمان به و کینه بی
فرمان نوشته نشد - فرمان نوشته نشده است - فرمان نوشته نخواهد شد
 فرمان به و کینه - فرمان کنبلی دی - فرمان دی و کینه بی
فرمان بی نویسی - فرمان نوشته است - فرمان را نوشتی -
 فرمان به نه و کینه - فرمان دی کنبلی - فرمان کنبلی و کینه بی
فرمان را نخواهی نوشت - فرمان را نه نوشته ای - فرمان را نوشته ای
 فرمان بی و کینه - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشتم - فرمان را نوشته ایم - فرمان را خواهیم نوشت
 فرمان بی نه و کینه - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی
فرمان را نه نوشتم - فرمان را نه نوشته ایم - فرمان نخواهم نوشت
 فرمان بی و کینه بی - فرمان بی کنبلی دی - فرمان بی و کینه بی
فرمان را نوشت - فرمان را نوشته است - فرمان را خواهد نوشت
 فرمان بی نه و کینه بی - فرمان بی کنبلی - فرمان بی نه و کینه بی
فرمان را ننوشت - فرمان را ننوشته است - فرمان را نخواهد نوشت
 دیوان و کوه - دیوان مه کوه - دیوان دی بنه و کوه - دیوان بی بنه
دیوان بکن - دیوان کن - دیوان را خوب کردی - دیوان خوب کردی

دیوان ی وکری - دیوان ی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان کرد - دیوان کرده است - دیوان خواهد کرد -
 دیوان ی نه وکری - دیوان ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان نه کرد - دیوان نه کرده است - دیوان نخواهد کرد -
 دیوان وسو - دیوان سو می دی - دیوان به وسو -
 دیوان شد - دیوان شده است - دیوان خواهد شد -
 دیوان نه وسو - دیوان ندی سوی - دیوان به نه وسو -
 دیوان نشد - دیوان نشده است - دیوان نخواهد شد -
 دیوان دی وکری - دیوان دی کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان را کردی - دیوان را کرده ایید - دیوان خواهد کردی -
 دیوان دی نه وکری - دیوان دے نه دی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان را نکردی - دیوان را نکرده ایید - دیوان را نخواهد کردی -
 دیوان می وکری - دیوان می کوی دی - دیوان به وکری -
 دیوان را کردم - دیوان را کرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 دیوان می نه وکری - دیوان می ندی کوی - دیوان به نه وکری -
 دیوان را نکردم - دیوان را نکرده ایم - دیوان را نخواهم کرد -
 محصل ولین به محصل مه لین به محصل شخ لره لین -
 محصل را نفرست - محصل را بفرست - محصل را چرا بفرستی -
 محصل ی وه لین به محصل ی لین لی دی - محصل وه لین -
 محصل را فرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل نه وه لین به محصل ی لین لی محصل نه ولین -
 محصل را - نفرستاد - محصل را فرستاده است - محصل را نخواهد فرستاد -

محصل دی وه لین به - محصل دی لین لی دی - محصل به ولین -
 محصل را فرستادی - محصل را فرستاده - محصل را خواهد فرستاد -
 محصل دی نه ولین به - محصل دی نه لین لی - محصل به نه ولین -
 محصل را نفرستادی - محصل را نفرستاده - محصل نخواهد فرستاد -
 محصل می وه لین به - محصل می لین لی دی - محصل به وه لین -
 محصل را فرستادم - محصل را فرستاده ایم - محصل را نخواهم فرستاد -
 محصل نه وه لین به - محصل می لین لی محصل نه ولین -
 محصل را نفرستادم - محصل را نفرستاده ایم - محصل نخواهم فرستاد -
 وهل کوه - وهل مه کوه - وهی - مهی وهه - وهل شخ لره کوی -
 زدن کن - زدن کن - بزین ویرا - بزین ویرا - زدن چرا میکنی -
 وه یه واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه وه واهه - نه وه وهلی -
 زدش - زده است - خواهد زد - نزدش - نزده است -
 نه بییه وهی - وه دی واهه - وهلی دی - وه بییه وهی -
 نخواهد زد - زدای - خواهد زد - خواهد زد -
 وه می واهه - وهلی دی - وه بییه وهی - نه می وه واهه -
 نوزم - زده ام - خواهم زد - نوزم -
 نه دی وهلی - نه بییه وهه - تول کوه - تول مه کوه -
 نوزده ایم - نخواهم زد - بستن کن - بستن کن -
 وه یه تری - مه یه تری - شخ لره یه تری - پر شخ ی تری - بیگناه دهی -
 بستن اش کن - بستن اش کن - چرا میکنی - بچه بندی - بخت است -
 وه یه تری - تول ی دی - وه بییه تری - نه یه وه تری -
 بستن است - بستن است - خواهد بست - بست -

نه بیه دی تری - نه بیه وه تری - وه دی تاره - تری دی دی -
 نه بیه بست - نخواهد بست - بست - بست
 وه بیه تری - نه دی وه تاره - نه دی حی تری - نه بیه وه تری
 خواهی بست - نه بست - نه بست - نخواهی بست
 وه می تاره - تری می دی - وه بیه ترم - نه می و تاره -
 بست - بست ایم - خواهم بست - نه بست
 نه می دی تری - نه بیه وه ترم - نه بیه پیغاره تختایر کم
 نه بست ایم - نخواهم بست - نه بگردش - نه بخر کم
 فلانا عرض لوه راوله - فلانا مه راواله - شه پنه کاره - خیه کو -
 فلانا را به عرض بیار - فلانا را بیار - چه بکارت چه میکنی
 رایبه ووست - راوستلی می دی - رایبه ولی - نه پیرا ووست
 آورد - آورده هست - خواهد آورد - نه آورد دی
 نه پیردی راوستلی نه بیه راولی - را دی ووست - راوستلی دی
 نه آورده هست - نه خواهد آورد - آوردی - آورده
 رایبه ولی - نه دی را ووست - نه دی حی راوستلی - نه بیه را ولی
 خواهی آورد - بیار دی - نه آورده - نخواهی آورد
 رای می ووست - راوستلی می دی - رایبه وله - نه می را ووست
 آوردم - آورده ایم - خواهم آورد - نه آوردم
 نه می دی راوستلی - نه بیه را وله - سلام و کره - سلام مه کره -
 نه آورده ایم - نخواهم آورد - سلام کن - سلام کن
 سلام شه لوه کو - سلام می و کر - سلام بیه کوی - سلام مه و کر
 سلام چرا میکنی - سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را خواهد کرد

سلام می نه و کر - سلام می نه دی کوی - سلام بیه نه و کوی - سلام می و کر
 سلام را کرد - سلام را کرده است - سلام را نخواهد کرد - سلام کردی
 سلام می کوی می - سلام بیه و کر - سلام بیه نه و کر - سلام می نه دی کوی
 سلام کرده - سلام خواهی کرد - سلام نکردی - سلام را کرده -
 سلام بیه نه و کر - سلام و کر - سلام می کوی می - سلام بیه و کر
 سلام را نخواهی کرد - سلام کردم - سلام کرده ایم - سلام خواهیم کرد
 سلام می نه و کر - سلام می کوی می - سلام بیه نه و کر
 سلام نکردم - سلام نکرده ایم - سلام نخواهیم کرد
 خلعت مه و سرکوه - خلعت و سرکوه - خلعت و چانه و سرکوه -
 خلعت مه - خلعت بده - خلعت را به که میدهد
 خلعت واغندل - خلعت مه اغندل - خلعت واغندل
 خلعت پرورش - خلعت پرورش - خلعت با پوشید
 خلعت می اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت نه واغندل
 خلعت را - پوشیده هست - خلعت را خواهد پوشید - خلعت را پرورشید
 خلعت نه دی اغندل - خلعت به واغندل - خلعت دی واغندل
 خلعت را پرورشید هست - خلعت را نخواهد پوشید - خلعت را پرورشید
 خلعت می اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت نه دی واغندل
 خلعت را پوشیده - خلعت را خواهی پوشید - خلعت را پرورشید
 خلعت می نه دی اغندل - خلعت به واغندل - خلعت واغندل
 خلعت را پرورشید - خلعت نخواهی پوشید - خلعت پرورشید
 خلعت می اغندلی می - خلعت به واغندل - خلعت می نه دی واغندل
 خلعت پرورشید ایم - خلعت را خواهیم پوشید - خلعت را پرورشید

نه راغلم - نه ییم راغلی - نه بیسم را - مواجب ورکه
 نه آدم - نه آور ایم - نخوایم آمد - مواجب بد
 مواجب مه و ساکوه - مواجب چادی - مواجب نسته
 مواجب مه - مواجب از کیفیت - مواجب نیست
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورگری
 مواجب داد - مواجب داده هست - مواجب خواهد داد
 مواجب نه ورکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه و سرگری
 مواجب نداد - مواجب نداده هست - مواجب نخواهد داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادی - مواجب داده لید - مواجب نخواهی داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب نه و سرگری
 مواجب نادای - مواجب نداده - مواجب نخواهی داد
 مواجب و سرکر - مواجب و سرگری - مواجب به ورکر
 مواجب دادم - مواجب داده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب نه و سرکر - مواجب نه ندی و سرگری - مواجب به و سرگری
 مواجب را ندادم - مواجب نداده ایم - مواجب نخواهم داد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سو دی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 مواجب و سرکر سو - مواجب و سرگری سوی ندی - مواجب و سرگری
 مواجب داده شد - مواجب داده شده هست - مواجب داده خواهد شد
 لبسکر تول که - لبسکر مه تولوه - لبسکر چالره تو کو
 تشون جمع کن - تشون جمع کن - تشون را بهر که جمع میکنی -

خلعت می ندی اغستی - خلعت به نه واغندم -
 خدمت را پوسشیده ایم - خدمت را نخواهم بپوشید
 خانان دی راسی - خانان دی ندراشی - خانان شه کارلوی
 خانان بیاید - خانان بناید - خانان چه کار دارد
 خانان راغله - خانان راغلی دی - خانان به راسی -
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 خانان نه راغله - خانان ندی راغلی - خانان به ندراشی
 خانان نه آمدند - خانان نه آمده اند - خانان نخواهند آمد
 تاسی راغلاست - تاسی راغلی یاست - تاسی به راسی
 شما آمدید - شما آمده اید - شما نخواهی آمد
 تاسی نه راغلاست - تاسی نه یاست اغلی - تاسی به ندراسی
 شما نه آمدید - شما نه آمده اید - شما نخواهی آمد
 موز سر اغلو - موز راغلی یو - موز به راسو -
 مایان آمدیم - مایان آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 موز نه راغلو - موز نه یور اغلی - موز به ندراسو -
 مایان نه آمدیم - مایان نه آمده ایم - مایان نخواهیم آمد
 راعنی - راعلی دی - رابسی - ندراعنی - ندی راغلی -
 آمد - آمده هست - خواهد آمد - نه آمد - نه آمده هست
 نه به راسی - راغلی - راغلی می - رابسی - ندر اغلی -
 نخواهد آمد - آمدی - آمده ای - نخواهی آمد - نه آمدی
 نه می راغلی - نه به سر را - راغلم - راغلی می - رابسم
 نخواهی آمد - نخواهی آمد - آدم - نخواهم آمد -

لیسکر در سبب نداری لیسکر بی سبب دے لیسکر خوا سرد دے -
 قشون آراسته ندارد - قشون بی اسباب است قشون خوار است
 لیسکر ی قول کر - لیسکر ی قول کر می دے لیسکر به قول کر می -
 قشون را جمع کرد قشون را جمع کرده است قشون را جمع نخواهد کرد
 لیسکر ی قول نکر - لیسکر قول کر می ندے لیسکر به قول نکر می -
 قشون را جمع نکرد قشون را جمع کرده است قشون جمع نخواهد کرد
 لیسکر دی قول کر - لیسکر دی قول کر می دی - لیسکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردی قشون را جمع کرده قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر دی قول نکر - لیسکر دی قول کر می ندے لیسکر به قول نکر می -
 قشون را جمع نکردی قشون را جمع کرده قشون را جمع نخواهی کرد
 لیسکر می قول کر - لیسکر می قول کر می دے لیسکر به قول کر می -
 قشون را جمع کردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد
 لیسکر می قول نکر - لیسکر می قول کر می ندے لیسکر به قول نکر می -
 قشون را جمع نکردم قشون را جمع کرده ایم قشون را جمع نخواهم کرد
 نسان و نسبه - نسان مدلسه - نسان دی اندی نیولی
 نسان گیر - نسان گیر - نسان را هنوز نگرفته امی
 نسان ی وه نیو - نسان ی نیولی دے - نسان به وه نسبی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت
 نسان می وه نیو - نسان می نندی نیولی - نسان نه وه نسبی
 نسان را نگرفت - نسان را نگرفته است - نسان نخواهد گرفت
 نسان دی وه نیو - نسان دی نیولی دی - نسان به وه نسبی -
 نسان را گرفت - نسان را گرفته است - نسان را خواهد گرفت

نسان دی نه ونیو - نسان دی نندی نیولی - نسان به وه نسبی
 نسان را نگرفتی نسان را گرفته است نسان را نخواهی گرفت
 نسان می وه نیو - نسان می نیولی می - نسان به ونسب
 نسان گرفتیم نسان را گرفته ایم - نسان خواهیم گرفت -
 نسان می نه وه نیو - نسان می نندی نیولی - نسان نه وه نسب
 نسان نگرفتیم نسان نگرفته ایم - نسان نخواهیم گرفت -
 شماره - یا حساب هم پید غر رنگ زده کرد - وایه شماره
 شمار کن و حساب را هم بهمین قسم یاد بگیر - بگو شماره را
 وه نیوه - شماره ی نیولی ده - شماره سه وه نسبی
 گرفت - شماره را گرفته است - شماره را خواهد گرفت
 حساب وه نیوه - حساب نیولی دے - حساب به وه نسبی
 حساب را گرفت حساب را گرفته است حساب را خواهد گرفت
 هم در غه ویل سی - وه یه کنه - مه یه کنه - خوی کن -
 هم بهمین قسم گفته میشود - بشمار - شمار - چند بشمار
 وه ی کنل - کنلی می دی - وه بیه کنهی - نه ی وه کنل -
 شرد شرد است بشمارد - نه شرد
 نه یه دی کنلی - نه بیه وه کنهی - وه دی کنل -
 شرد است شرد خواهد شرد شردی -
 کنلی دی دی - وه بیه کنل - نه دی وه کنل -
 شرد شردی - خواهی شرد - شردی
 نه دی دی کنلی - نه بیه وه کنل - وه می کنل -
 شرد شردی خواهی شرد - شردم -

گنلی دی - وه بیه گنم - نه می وه گنل -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{ز شمر دم}
 نه می دی گنل - نه بیه وه گنم - بنکار و کوه -
 شمرده ام ^{خواهم شمر} ^{شکار کن}
 بنکار مه کوه - په بنکار پس عبت عمر ضایع کینوی -
 شکار کن ^{صه و بنال} ^{شکار عبت عمر ضایع ے شود}
 بنکار که و کبر بالک نسته - بنکار مباح دی - بنکار
 شکار اگر کنی ^{باک نیست} ^{شکار مباح ست} - شکار
 ننه دی که کله - غم به دی لر می کوی له دل -
 خوب ست ^{گاه گاه} ^{غم شاد دور} ^{میکنه} ^{از دل}
 شاه زاده حنا پینکار ووت - پینکار به ووزی -
 شهزاده ^{صاحب به شکار بیرون شد} ^{به شکار بیرون خواهد شد} - می
 پینکار و تلحی - پینکار وه نه ووت - پینکار به نه ووز
 به شکار بیرون شده ست ^{به شکار بیرون نشد} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پینکار و تلحی ندی - پینکار وه ووت - په بنکار به ووزی -
 به شکار بیرون شده ست ^{به شکار بیرون شدی} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پینکار و تلحی - پینکار نه ووت - پینکار به نه ووز -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون نشدی} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پینکار و تلحی ندی - په بنکار وه وتم - په بنکار به ووزم -
 به شکار بیرون شده ^{به شکار بیرون شدم} - به شکار بیرون نخواهد شد -
 پینکار و تلحی بیم - پینکار نه ووه وتم - په بنکار به نه ووزم
 به شکار بیرون شده ایم ^{به شکار بیرون نشدم} - به شکار بیرون نخواهد شد -

پینکار نه می وتلی - شپیرم ناپیدیا گنم هغولفا طوچه انور خلق وانی
 پینکار نه ام بیرون ^{ششم باب در میان همان} ^{لفظها کراین دیگر مردم مکتوبه}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه مخه - بازار اسارخه کوه -
 بازار برو ^{بازار مرو} ^{بازار چه} ^{بیکینی}
 بازار دبیکا و کاردی - چه پلیسه نه لوب بازار مه وینه
 بازار مر بیکاران را کار ست ^{که پول} ^{نداری} ^{بازار زمین}
 و بازار ته دی هغه شی چه پیسه لوی - چه پیسه لوی هغه دی
 به بازار ^{همو} ^{برود که پول دارد} - ^{که پول ندارد همو نرود}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی بیم - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتم ^{بازار رفتم ایم} - ^{بازار خواهیم رفت}
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه نیم تللی - بازار لوه به نه ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتم ایم} ^{بازار نخواهم رفت} -
 بازار اولار - بازار لوه تللی می - بازار لوه به ولا رسه -
 بازار رفتی ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهیم رفت} -
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار تللی ندی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار زفتمی ^{بازار زفتم} ^{بازار نخواهی رفت}
 بازار لوه ولا رسه - بازار لوه تللی دی - بازار لوه به ولا رسه
 بازار رفت ^{بازار رفتم} ^{بازار خواهد رفت} -
 بازار لوه نه ولا رسه - بازار لوه ندی تللی - بازار لوه به نشی ولا رسه
 بازار زفتم ^{بازار زفتم ست} ^{بازار نخواهد رفت} -
 سودا و کوه - سودا مکوه - شیطان گران دی -
 سودا کن ^{سودا کن} ^{چیتا} ^{گران است} -

تقصان شی - سود به وه نکر - زیان به وکر - شو وخت
 نقصان میشود سود نخواهی کرد زیان خواهی کرد - چند وقت
 وه درینزه - رخت به ارزان سی - سودا به وکره -
 ایشاده شو رخت ارزان میشود سودا کرد
 سودا به کپی ده - سودا به وگری - سودا به نه وکره -
 سودا کرده هست سودا خواهد کرد سودا نکرد
 سودای نده کپی - سودا به نه وکپی - سودادی وکره -
 سودا نکرده هست سودا نخواهد کرد سودا کردی
 سودادی کپی ده - سودا به وکر - سودادی نه وکره -
 سودا را کرده سودا خواهی کرد - سودا نکردی
 سودادی نده کپی - سودا به نه وکر - سودای وکره -
 سودا را نکرده سودا را نخواهی کرد سودا را کردم
 سودای کپی ده - سودا به وکریم - سودای نه وکره -
 سودا را کرده ایم - سودا را خواهیم کرد سودا را نکردم
 سودای نده کپی - سودا به نه وکریم - کبنت و سو -
 سودا را نکرده ایم - سودا را نخواهیم کرد - کبنت شد
 کبنت نه و سو - کبنت بنده دی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نش کبنت خوبست کبنت خوب نیست
 کبنت سرخی وه واهه - کبنت وکره - کبنت مه کوه -
 کبنت سرخی زد کبنت بکن کبنت مکن
 کبنت خواری خواری - دکبنت اوس وخت ندی
 کبنت خواری بخواهد از کبنت الحال وقت نیست

دکبنت وخت لا پس دی - کبنت بر وکره - کبنت دیر مه کوه -
 از کبنت وقت بنویس دست - کبنت بسیار بکن - کبنت بسیار مکن -
 واک بدی به وه نه رسیدی - او به پر وچه -
 توت شما باو نخواهد رسید - آب برود خشک خواهد شد -
 حاصل بدی له لاس ووزی - خواری بدی هبطه سی
 حاصل شما از دست بیرون خواهد شد خواری شما جبط خواهد شد
 کبنت ی وکر - کبنت ی کپی دی - کبنت به وکپی -
 کبنت را کرد کبنت کرده است کبنت خواهد کرد -
 کبنت ی نه وکر - کبنت ی نده کپی - کبنت به نه وکپی
 کبنت را نکرد کبنت را نکرده است کبنت را نخواهد کرد -
 کبنت دی وکر - کبنت دی کپی دی - کبنت به وکر -
 کبنت کردی کبنت کرده کبنت خواهی کرد -
 کبنت دی نه وکر - کبنت دی نده کپی - کبنت به نه وکر -
 کبنت را نکردی کبنت را نکرده کبنت را نخواهی کرد
 کبنت می وکر - کبنت می کپی دی - کبنت به وکریم -
 کبنت را کردم کبنت کرده ایم - کبنت خواهیم کرد - واکم
 کبنت می نه وکر - کبنت می نده کپی - کبنت بنه ندی -
 کبنت نکردم کبنت نکرده ایم - کبنت نخواهیم کرد -
 او به وچی کره - او به مه وچوه - که او به وچی کپی
 آب خشک مکن آب مکن خشک اگر آب خشک کنی - کپی
 نشالی به لاس ووزی - او به و سر کوه چه شالی او به -
 شایها از دست بیرون میشود آب بده که شالی را آب کنده

باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کوی -
 باغ را خراب کرد - باغ را خراب کرده است - باغ را خراب خواهد کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکرد - باغ را خراب نکرده است - باغ را خراب نخواهد کرد
 باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کر -
 باغ را خراب کردی - باغ را خراب کرده ایم - باغ را خراب خواهیم کرد
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیر
 باغ را خراب نکردی - باغ را خراب نکرده ایم - باغ را خراب نخواهیم کرد
 باغی خراب کر - باغی خراب کوی دی - باغ به خراب کریم
 باغ را خراب کردیم - باغ را خراب کرده ایمم - باغ را خراب خواهیم کردیم
 باغی خراب نکیر - باغی خراب کوی ندی - باغ به خراب نکیریم
 باغ را خراب نکردیم - باغ را خراب نکرده ایمم - باغ را خراب نخواهیم کردیم
 لو و کوه - لو ماکوه - لو خواری ده - لو کله سو - لو کله سو دی
 درو بکن درو بکن - درو خوری است - درو شروع شد درو شروع شده است
 لو بکله سی - لو بکله سو - لو بکله سوی ندی - لو بکله سی
 درو شروع خواهد شد - درو شروع شد درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لو بکله سو - لو بکله سوی ندی - لو بکله سی
 درو شروع نشد - درو شروع نشده است - درو شروع نخواهد شد
 لو دی کله سو - لو دی کله سو دی - لو بکله سی
 درو شروع شد - درو شروع شده است - درو شروع خواهد شد
 لو دی کله سو - لو دی کله سوی ندی - لو بکله سی
 درو شما شروع نشد - درو شما شروع نشده است - درو شما شروع خواهد شد

او به وچی سو - او به وچی سوی دی - او به به وچی سو
 آب خشک شد - آب خشک شده است - آب خشک خواهد شد
 او به وچی نسو - او به وچی سوی ندی - او به به وچی نسو
 آب خشک نشد - آب خشک نشده است - آب خشک نخواهد شد
 او بهی وچی کر - او بهی وچی کوی دی - او به به وچی کوی
 آب را خشک کرد - آب را خشک کرده است - آب را خشک خواهد کرد
 او بهی وچی نکیر - او بهی وچی کوی ندی - او به به وچی نکیر
 آب را خشک نکرد - آب را خشک نکرده است - آب را خشک نخواهد کرد
 او به دی وچی کر - او به دی وچی کوی دی - او به به وچی کر
 آب را خشک کردی - آب را خشک کرده ایم - آب را خشک خواهیم کرد
 او به دی وچی نکیر - او به دی وچی کوی ندی - او به به وچی نکیر
 آب را خشک نکردی - آب را خشک نکرده ایم - آب را خشک نخواهیم کرد
 او به می وچی کر - او به می وچی کوی دی - او وچی کر
 آب را خشک کردیم - آب را خشک کرده ایمم - آب را خشک خواهیم کردیم
 او به می وچی نکیر - او به می وچی کوی ندی - او به به وچی نکیر
 آب را خشک نکردیم - آب را خشک نکرده ایمم - آب را خشک نخواهیم کردیم
 باغ کبینه - باغ کبینه - باغ پوچی کوه - باغ پوچی ماکوه
 باغ بنشان - باغ بنشان - باغ را پوچی کن - باغ را پوچی کن
 باغ شاین سو - باغ شاین سو - باغ بیلی وه واهه
 باغ سیر شد - باغ سیر شد - باغ ژاله زد
 باغ انگور و کوه - باغ انگور نه و کر - سر درخت باوه رز او
 باغ انگور کرد - باغ انگور نکرد - سر درخت را با درخت

لومی کله سو - لومی کله سوئی دی - لوبه می کله سی
 دردم شروع شد دردم شروع شده است دردم شروع خواهد شد -
 لومی کله نشو - لومی کله سوئی ندی - لوبه می کله نشی
 دردم شروع نشد دردم شروع نشده است دردم شروع خواهد شد
 لوی وکری - لوی کری دی - لوبه وکری - لوی به نه وکری -
 درو کرده - درو کرده است درو خواهد کرد - درو نکرد -
 لوی ندی کری - لوبه نه وکری - لودی نه وکری
 درو نگرفته است درو نخواهد کرد - درو کردی
 لودی کری دی - لوبه وکری - لودی نه وکری
 درو کرده - درو خواهی کرد - درو را نکردی -
 لودی ندی کری - لوبه نه وکری - لوسه وکری -
 درو نگرفته - درو خواهی کرد - درو کردم
 لومی کری دی - لوبه وکرم - لوسه نه وکری -
 درو کرده ایم - درو خواهیم کرد - درو نکردم
 لومی ندی کری - لوبه نه وکرم - لوپریووت
 درو نگرفته ایم درو نخواهم کرد - درو افتاد
 لوپریووتی می - لوبه پریوزی - درمند و کوته
 درو افتاده است درو خواهیم افتاد خرمن کوب
 درمند مه کوته - درمند تر کومه کوت
 خرمن کوب خرمن را تاکی می کوبی -
 ویش پری و اخسته - ویش پری اخستی ده -
 از ویش سال را برداشت از ویش سال را برداشته است

ویش پریه واخلی - ویش پردی و اخسته -
 از ویش را خواهد برداشت از ویش را برداشتی
 ویش پردی اخستی ده - ویش پریه واخلی -
 از ویش را برداشته از ویش را خواهی برداشت
 ویش پری و اخسته - ویش پریه اخستی ده -
 از ویش را برداشتم از ویش را برداشته ام
 ویش پریه واخلی - سبز کال پریوانی ده -
 از ویش را بر میدارم امسال پریوانی است
 کاختی دی رب نه را ولی - کاختی نسته خدای دی
 قسط را رب بیاورد قسط نیست رب العالمین
سر دشا هزاره صنالری - چه سر چشمه جوئی
 سر شهنزاده صاحب داشته باشد که سر چشمه سخا در کم است
 آمین - آمین - آمین - داد دعای می قبوله کری مبین
 استجب استجب استجب این دعا من را قبول کند تا در مبین
اوم باب پیدیان کبش خوراک او دشمن او دشمن
 هفتم باب در بیان خوراک دشمنین و دشمن
 خواره و خوراک - خواره و خوراک - خواره مه خوراک -
 طعام بخور طعام بسید بخور چیز نخور
 خواره لب خوراک - هر رنات خواره بدی رنخوراک -
 چیز کم نخور هر قسم خود نیما شمارا بخور خواهد کرد
 دودی به و خوراک - دودی به خوراک - دودی و خوراک -
 نان را خورد نان را خورده است - نان را خواهد خورد -

دودی به نه و خورده - دودی به نده خورده -
 نان را نخورد نان را نخورده است
 دودی به نه و خوری - دودی دی و خورده -
 نان را نخواهد خورد نان را خوردی -
 دودی دی خورلی ده - دودی به و خوری -
 نان را نخورده نان را خواهی خورد -
 دودی دی نه و خورده - دودی دی نده خورلی -
 نان را نخوردی نان را نخورده
 دودی به نه و خوری - دودی می و خورده -
 نان را نخواهی خورد نان را خوردم
 دودی می خورلی ده - دودی به و خوردم
 نان را نخورده ایم نان را خواهیم خورد
 دودی می نه و خورده - دودی می نده خورلی
 نان را نخوردم نان را نخورده ایم -
 دودی به نه و خوردم - اوبه و شنبه اوبه شنبه
 نان را نخوردم خورد آب بخورد آب نخورد
 اوبه کن شنبه - اوبه که دیری و شنبه نش بدی
 آب کم خورد آب اگر بسیار بخوری شکم شمار ازیم
 و کابری - او خوب بدی دیر که - اوبه و شنبه
 یکشنبه خواب شمار بسیار خواهد کرد آب خورد
 اوبه می شنبلی دی - اوبه به و شنبه
 آب خورده است آب را خواهد خورد

اوبه می نده و شنبه - اوبه می نده و شنبلی - اوبه به
 آب نخورد آب نخورده است
 نده و شنبه - اوبه دی و شنبه - اوبه دی شنبلی دی
 نخواهد خورد آب خوردی آب خورده
 اوبه به و شنبه - اوبه دی نده و شنبه - اوبه دی نده
 آب خواهی خورد آب را نخوردی آب را نخورده -
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می شنبلی دی
 آب را نخواهی خورد آب را خوردم آب را نخورده ایم
 اوبه به و شنبه - اوبه می و شنبه - اوبه می نده و شنبه
 آب را خواهیم خورد آب را نخوردم آب را نخورده ایم -
 اوبه به نه و شنبه - پوینش و اغنده - پوینش و اغنده
 آب را نخوریم خورد پوشاک درخت پوشاک درخت پوشاک
 پوینش لب اغنده - سادگی ده - دیر پوینش و اغنده
 رخت کم پوشاک - که سادگی است بسیار رخت پوشاک
 اسراف دی - اسراف بددی - قبا و اغسته
 که اسراف است اسراف بدست قبارا پوشیده
 قبا و اغستی ده - قبا به و اغندی - قبا و اغسته
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا پوشیده
 قبا و اغستی - قبا به نه و اغندی - قبا دی
 قبارا پوشیده است قبارا خواهد پوشیده قبارا
 اغسته - قبا دی اغستی ده - قبا به و اغندی -
 پوشیدی قبارا پوشیده قبارا خورده پوشیده

قبادی نه واغسته - قبادی نده اغستی - قبايه نه واغندا
 - قبا را بنوشيد قبا را بنوشيد - قبا را بنوشيد
 قباي واغسته - قباي اغستی ده - قبايه نه واغندم
 قبا را بنوشيد قبا را بنوشيد ايم قبا را خواهم بنوشيد
 قباي نه واغسته - قباي نده اغستی - قبايه نه واغندا
 قبا را بنوشيد قبا را بنوشيد ايم - قبا را نخواهم بنوشيد
 پکری پسر کوه - پکری مده پسر کوه - پکری ستا مناسب نده
 دستار بزرگ دستار بزرگ دستار شام مناسب نیت
 پکری دیره پسر کوه - چه سنت ده رسول الله ده -
 دستار بسیار بزرگه میباش که سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ - دستار را بزرگه است - دستار را بزرگه کرد
 پکری به پسر کوه - پکری به پسر کوه نده - پکری پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد دستار را بزرگه نیت - دستار را بزرگه کرد
 پکری دی پسر کوه - پکری دی پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد دستار را بزرگه - دستار را بزرگه کرد
 پکری دگر نکره - پکری دی پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد - دستار را بزرگه - دستار را بزرگه کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه ده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد دستار را بزرگه ايم - دستار را بزرگه کرد
 پکری می پسر کوه - پکری می پسر کوه نده - پکری به پسر کوه
 دستار را بزرگ کرد دستار را بزرگه ايم - دستار را بزرگه کرد

چارگزی ترملاوه توه - چارگزی ترملا مه توه -
 چارگزی بهر به بند چارگزی را بر کر میند -
 چارگزی دیره ناروا ده - په ترک کنسی فائده نسته -
 چارگزی بید نارواست در بستن و سه فائده نیت -
 چارگزی ترملا کوه - چارگزی ترملا کوه ده - چارگزی
 چارگزی را بر کر کرد چارگزی را بر کر کرده است - چارگزی را
 به ترملا کوهی - چارگزی به ترملا کوه - چارگزی به
 بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر کرد چارگزی را
 ترملا کوهی نده - چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می
 بر کر نه کرده است - چارگزی را بر کر خواهد کرد - چارگزی را
 ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا
 بر کر می - چارگزی را بر کر کرده چارگزی را بر کر خواهد کرد
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی نده
 چارگزی را بر کر کرد چارگزی بر کر کرده
 چارگزی به ترملا کوهی - چارگزی می ترملا کوه -
 چارگزی را بر کر خواهد کرد - چارگزی را بر کر کرده
 چارگزی می ترملا کوهی ده - چارگزی به ترملا کوه
 چارگزی را بر کر کرده ايم - چارگزی بر کر خواهد کرد -
 چارگزی می ترملا کوه - چارگزی می ترملا کوهی نده
 چارگزی را بر کر کرد دستار را بزرگه ايم - دستار را بزرگه کرد
 چارگزی به ترملا کوه - دقصب پر توکت و کوه -
 چارگزی را بر کر خواهد کرد - از قصب تبنان بکن -

دَقَصَبِ پَر توک مَه کوه - دَسَیْدِی قِیص و کوه -
 از قصب تبنان مکن از سیدی بیرهن مکن -
 دَسَیْدِی قِیص مَه کوه - و ریشم زینت دَنخودی -
 از سیدی بیرهن مکن ابریشم زینت زنان هت
 اونا ریشم و ولره - خدا یورسول ناره واکری می
 دمر مردان را خدا ورسول ناره کرده هت
 هم پد غه رنگ سپین زره - اوسره زره نار وادی -
 هم بهرین قسم نقره و طلا ناره هت -
 پرهیزدی مردان مسلمانان و رخن دیر کوی -
 پرهیز مردان مسلمانان ازوه بیار کنه وار
 چری نروی چه په اغوستن سره ددوی خان سزا
 جائے نباشد که به لباس اینها جان خود را بخواهد
 د اوس کوی - اوکتی بقدر ده یوه مثقال دسپین
 آتش کند - و انگشتری بقدر یک مثقال نقره
 که حاکم یا قاضی یا مفتی به دیاره دهر د کاغد
 اگر حاکم یا قاضی یا مفتی از بهر نه کاغد
 پلاس کوی - باکت می نشسته - کتی پلاس کوه -
 بدست کند - باکش نیست انگشتری را بدست کن -
 کتی پلاس مکوه - کتی شه کوی - کتی پلاس کوه
 انگشتری بدست مکن انگشتری چه میکنی - انگشتری را بدست کرد
 کتی پلاس کوی ده - کتی به پلاس کوی -
 انگشتری را بدست کرده ست - انگشتری را بدست خواهد کرد -

کتی دی پلاس کوه - کتی دی پلاس کوی ده -
 انگشتری را بدست کردی انگشتری را بدست کرده -
 کتی به پلاس کوی - کتی به پلاس کوه - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری بدست کردم - انگشتری را بدست کرده ام
 کتی به پلاس کرم - کتی می پلانکره - کتی می پلاس کوی
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - انگشتری را بدست نکردم - انگشتری را بدست کرده ام کوه
 کتی به پلاس نکرم - هم پد غه قیاسی هغه نور هم زده
 انگشتری را بدست نخواهم کرد - هم بهرین قیاس در بکار الفاظ را بدست
 اتم باب پیمان کنه هغو الفاظ وجه اصل نشینان
 مشتمل بر بیان همان لفظها که در نشینان وی
 او مالدران می دیر مستعمله وینا اوسر کار ددی
 یا مال دران اش بید مستعمل میکنند و هر کار ایشان باشد
 غوایه و تیره - غوایه مه تیره - غوایه وه پیایه غوایه مه پیا
 گاؤ مارا سته مکن - گاؤ مارا سته مکن گاؤ مارا بچران گاؤ مارا بچران
 غوایه پریر ده - چه پخپله خیری - غوایه دنگردی
 گاؤ مارا بگذار که خود بچرد گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه خاربه دی - غوایه خاربه کوه -
 گاؤ مارا چاق هت گاؤ مارا چاق کرد
 غوایه می خاربه کوی ده - غوایه به خاربه کوی -
 گاؤ مارا چاق کرده هت گاؤ مارا چاق خواهد کرد
 غوایه می خاربه نکوه - غوایه به خاربه کوی ندی
 گاؤ مارا چاق نکرد گاؤ مارا چاق نکرد هت

غیلبی دی وگو - غیلبی دی لوی دی غیلبی به ولوش

گوسفند یا دوشیده گوسفند مارا دوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی دی نه ولو - غیلبی دی ندی لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیده گوسفند مارا ندوشیده - گوسفند مارا خوری دوشیده

غیلبی می ولو - غیلبی می لوی دی - غیلبی به ولوش

گوسفند مارا دوشیدم - گوسفند مارا دوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

غیلبی می نه ولو - غیلبی می لوی غیلبی نه ولوش

گوسفند مارا ندوشیدم گوسفند مارا ندوشیده ایم - گوسفند مارا خوری دوشیدم

وقت دغرمی دی غیلبی را غل دی - شپا پیرسه سترتری

وقت بنروزه است گوسفند با آده است - چوپان برسن لبته است

وینچی ورسه کتوی وروا خله - لپیور و مین وی که ا

کنز برود یکا برایش برود از شیردره شیشا پز برود

مزرکه واینده غیلبی پر پیایه - که واینده نه ووهلی پیایه

زمین علف است گوسفند مارا برود چران - اگر علف نبود بعد از آن برود

پسکری سه بنه دی ترحد پیورته - بوده راهی می ماره وکورد

بهار اسال خوبت از حد زیاده - چوانان سه آید میر لبه کاز

شینه وخره وته غیلبی بوزه چه مهر اشی لبینه بپوزه

چوپان بطرف کوه گوسفند مارا میر - که میر پیاید از خوب برود

هم به دوی خوری دماخی کلون - هم هسی ناک و لو یاکو

هم اینها خوله خود کلبه مایه را - هم چیلین تم بچوه کلبه مایه را

خرپ به دوی شی لکند زیاتی - شود به دیری کری یو

چاق آنها میشود از حد زیاده شیر بسید خواهد کرد

غوایه به خاربه نکری - غوایه دی خاربه کیره - غوایه دی

گاو مارا چاق نخوله کرد گاو مارا چاق کردی گاو مارا

خاربه کری دی - غوایه به خاربه کیره - غوایه به خاربه نکری

چاق کرده - گاو مارا چاق خوری - گاو مارا چاق کردی

غوایه دی خاربه کری ندی - غوایه به خاربه نکری

گاو مارا چاق کرده - گاو مارا چاق کردی

غوایه می خاربه کیره - غوایه می خاربه کری دی - غوایه به

گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم - گاو مارا

خاربه کرم - غوایه می خاربه نکری - غوایه می خاربه کری ندی

چاق خواهیم کرد - گاو مارا چاق کردم - گاو مارا چاق کرده ایم

غوایه به خاربه نکرم - غیلبی وه پیایه - غیلبی مه پیایه

گاو مارا چاق خواهیم کرد - گوسفند چران - گوسفند چران

غیلبی را وله - لیری ورایله کیره - شود و لوش

گوسفند را بیار - بره مارا با ایشان راکن - شیر بدوش

شود مست کیره - شود ماکوش - شود و لیر و ته پور

شیر را ماست کن - شیر بدوش شیر را بره مارا بگذار

چی وروی خواران دن کردی - غیلبی به وگو

که بخورد - خوار مارا غرست - گوسفند مارا دوشیده

غیلبی به لوی دی - غیلبی به ولوشی - غیلبی نه ولو

گوسفند مارا دوشیده است گوسفند مارا خواهد دوشیده - گوسفند مارا ندوشیده

غیلبی نه لویه - غیلبی به نه ولوشی

گوسفند مارا ندوشیده است - گوسفند مارا خواهد دوشیده

کز دی وه دسره ژمی دپه - کز دی مه دروه اوس ساره نسته
 نیمه سیاه را برپاکن زمستان هت نیمه سیاه را برپاکن الی الی کرمانیت
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی وه - کز دی می وه درولی
 نیمه سیاه را برپا کرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی به نه وه دروله - کز دی می نده درولی کز دی نه وه درولی
 نیمه سیاه را برپا نکرد - نیمه سیاه را برپا کرده هت - نیمه سیاه را برپا خواهد کرد
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی - کز دی به وه در -
 نیمه سیاه را برپا کردی - نیمه سیاه را برپا کرده - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را برپا نکردی - نیمه سیاه را نکرده برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می وه دروله - کز دی می درولی ده - کز دی به وه دروله
 نیمه سیاه را کرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا کرده ایم - نیمه سیاه را برپا خواهد کردی
 کز دی می نه وه دروله - کز دی می نده درولی - کز دی نه وه دروله
 نیمه سیاه را نکردیم برپا - نیمه سیاه را نکرده ایم برپا - نیمه سیاه را برپا خواهد کردیم
 ولینده - مه لینده - وکوم لورته لیورده چری به واره و
 کچ کن - کوچ کن - بکدام طرف کوچ میکنی بجا زول میکنی
 وه لینس - لنبلی می - وه به لیپردی - نه وه لینس
 کچ کرد کوچ کرده هت کچ خواهد کرد نکرد کوچ
 لنبلی ندی - نه به ولیندی - ولینس - لنبلی می
 کوه نکرده هت نخواهد کچ کرد - کوچ کردی کوچ کرده -
 وه لیپرد - نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 کوچ خواهد کرد کچی کوچ کچ نکرده - نخواهد کچ کرد

ولینس - لنبلی می - وه به لیپردی
 کوچ کردم کوچ کرده ام - خواهم کوچ کرد
 نه ولینس - لنبلی نه می - نه به ولیندی
 نکردم کوچ کوچ نکرده ایم - نخواهم کوچ کرد
 لرگی یا بوتهی وکرة ژمی راشی - لرگی او بوتهی مکوه
 بچوب یا بونه بکن زمستان آید بچوب و بوته کن
 ژمی لالری دی - خدای زده چه شو به ژوندی می
 زمستان هنوز دور هت خدا میداند که تا که زنده خواهد بود
 ترا و بو پخوا شوکت کا ولی نه کا بزی حوص مکوه
 از آب بیشتر کسی پانزار مانده کت حوص کن
 حریص محروم وی - نصیحت واخله - فایده به در کری
 حریص محروم می باشد نصیحت برادر - فایده خواهد داد
 لرگی می وه کوه - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بچوب یا بیزم را کرد - بیزم را کرده است - بیزم را خواهد کرد
 لرگی می نه وکرة - لرگی می ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکرد بیزم را نکرده هت بیزم را نخواهد کرد
 لرگی دی وکرة - لرگی دی کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردی بیزم را کرده بیزم را خواهد کرد
 لرگی دی نه وکرة - لرگی دی ندی کری - لرگی به نه وکری
 بیزم را نکردی بیزم را نکرده - بیزم را نخواهد کرد
 لرگی می وکرة - لرگی می کری دی - لرگی به وکری
 بیزم را کردم بیزم را کرده ایم - بیزم را خواهم کرد

لرگی می ند و کره - لرگی می ندی گری - لرگی به نه و کره -
 بیزم را کره - بیزم را کرده ایم - بیزم را نخواهم کرد -
 مینه و کره مینه مکوه - مینه به چرت ته گو - پر زره
 منزل کن منزل کن منزل کجا تو میکنی بر کنه
 مینداوس - پیداژمی به چرت و لارس -
 منزل باش بین زمستان کجا دکلام طرف خوابی رفت -
 عبث سفر مده کوه - خیل خان به خوا سر -
 عبث سفر سخن جان خود را خوار میکنی

نه باب به بیان کنش الفاظ چه بنکار بیان مستعمل
 به باب در بیان نظرها که بنکار بیان مستعمل میکنند

دهوسی بنکار کوه - دهر غه بنکار مده کوه - فایده ن لری
 از آهو شکار کن از مرغ شکار کن فایده ندارد
 هوسی ی وه ویشته - هوسی ی ویشته ده -
 آهو را زد آهو را زده است
 هوسی به وه ولی - هوسی می نه وه ویشته - هوسی ی
 آهو را خواهد زد آهو را زده آهو را
 نده ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی - هوسی دی
 زده است - آهو را خواهد زد آهو را
 وه ویشته - هوسی دویشته ده - هوسی به وه ولی
 زدی آهو را زده آهو را خواهد زد
 هوسی دی نه وه ویشته - هوسی دی نه ده ویشته
 آهو را زدی آهو را زده

هوسی به نه وه ولی - هوسی می وه ویشته - هوسی می
 آهو را نخواهی زد آهو را زدم آهو را
 ویشته ده - هوسی به وه ولم - هوسی می نه وه ویشته
 زده ایم آهو را خواهیم زد آهو را زدم
 هوسی می نده ویشته - هوسی به نه وه ولم
 آهو را زده ایم آهو را نخواهم زد
 توفک وه وله - توفک مه وله - توفک وزنه
 توفک بزنی - توفک بزنی - توفک را زنی گیر کرد
 پس له هغه توفک وه وله - خطابه کم ولی - دازنه
 به از آن توفک بزنی - خطا کم خواهد زد - این یادگیر
 پدار و کنش هم و غواره - که داسروی پر خوا صافی -
 داسروتش هم بخواد اگر باروتش بر طبیعت او صاف باشد -
 توفک به بنه ولی - او که داسروی نخوا چف می ویشته
 توفک خوب خواهد زد و اگر باروت او از طبیعتش چف باشد زدن
 نه و که - توفک وزنه می وه بنوه - وزنه می نیولی ده -
 خواهد کرد توفک را دزن گرفت دزنه اش گرفته است
 وزنه به وه نشی - وزنه می نه وه بنوه - وزنه می نده
 دزن را خواهد گرفت دزن را گرفت دزن را
 نیولی - وزنه به نه ونشی - وزنه دی و بنوه
 گرفته است دزن را خواهد گرفت - دزن را گرفت
 وزنه دی نیولی ده - وزنه به وه نشی
 دزن را گرفت دزن را خواهد گرفت

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش نخواهد برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

رباعی

زہیم کفتره اجل شہین
 ددہ لوپری می زرگی شہین دے
 من کبوترم اجل شہین است
 از ترس وے دلم پر کین است
 کہ دانہ داخل صورت می ریوزد
 صیاد نیولی رانہ مکین دے
 اگر دانہ بردارم صورت من بیلوزد
 صیاد گرفته است بہر کین را

رباعی

رنجک بی اور واخلی - رنجک دی اور واخست -
 رنجکش آتش برداشت رنجک تو آتش برداشت
 رنجک دی اور اخستی دی - رنجک بدی اور واخلی
 رنجکت آتش برداشته است رنجکت خواهد آتش برداشت
 رنجک دی اور واخست - رنجک دی اور ندی
 رنجکت آتش برداشت - رنجکت آتش
 اخستی - رنجک بدی اور واخلی - رنجک می
 برداشته است رنجکت آتش نخواهد برداشت رنجک من
 اور واخست - رنجک می اور اخستی دے
 آتش برداشت رنجک من آتش برداشته است
 رنجک بی می اور واخلی - رنجک می اور واخست
 رنجک من آتش خواهد برداشت رنجک من آتش برداشت
 رنجک می اور ندی اخستی - رنجک بی می اور واخلی
 رنجک من آتش برداشته است - رنجک من آتش خواهد برداشت

وزندہ دی نہ وہ نیوہ - وزندہ دی نہ دہ نیولی - وزندہ نہ وہ نس
 وزندہ را نگرتی - وزندہ را نگرتی
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می نیولی دہ - وزندہ بہ وہ نس
 وزندہ را گرفت - وزندہ را گرفته ایم
 وزندہ می وہ نیوہ - وزندہ می ندہ نیولی - وزندہ بہ نہ ونس
 وزندہ را نگرتیم - وزندہ نگرتی ایم - وزندہ نخواہم گرفت
 دغره بیکار آسان دی - اود سکی بیکار گران دی -
 بیکار کوه آسان است - دوز زمین ہوار شکار گران است
 ہوسی پر راوار وہ - چہ زہ ورنہ پت سم کندہ می
 آہو را برین بگردان کہ من بایشان بہم شیوم - شاید کہ برنم
 کفتری اوزر کی اوہیلی - ہمہ سہی آر ول غواری
 کبوتر دیکہ در غابی ہم ہمچین گردانیدن بخوابد
 کہ شوکی در واری او تہ در سبند ورنہ وہ نس
 اگر کسی بر شا بگرداند و شا در بند باشان بگیری
 خوانا خواہ بی پسکمو وہ ول - پدایہ شرطکہ رنجک
 خوانا خواہ بچم یا خرابی زد بین شرط اگر رنجک
 اوس واخلی - رنجک می اور واخست - رنجک می
 آتش بردارد - رنجکش آتش برداشت رنجکش
 اوس اخستی دی - رنجک بہ مے اوس واخلی
 آتش برداشته است رنجکش آتش خواهد برداشت ندی
 رنجک می اور واخست - رنجک می اور اخستی
 رنجکش آتش برداشت رنجکش آتش برداشته است

جوس نازک چه پاخته لیرده
 وطن دی بلخی دامقام پیرده
 جوس فریاد کرد که بر نیز کوی کن
 وطن شما دیگر هست این بگذار
 یاران دی کوچ که خافه و نین
 رهن و لاری پرماع رینده
 یاران شما کوچ میکنه خافل میبار
 رهن که عبارت از شیطان است ایستادست
 بر شمع لزه کن
 رباعی

اوی می شاختی که جگر خون
 اور می لکیری دزده په خون
 اشک من بیچکه ز جگر خون
 آتشم در میگیرد بخانه دلم
 عیش د دنیا به پیر عمل شوکه
 چه خاورد و کوه کنبلی خون
 عیش دنیا را پیر محمد چند خواهد کرد
 که خاکها بر کرد قبول خان مای
 لسم باب په بیان کین لغات او د اسم او و مفرد و ود
 دهم باب در بیان لغات او د اسم او و مفرد و ود
 مشتمل بر شپه فصل اول فصل بیان کین اسم او و ود
 مشتمل بر شش فصل اول فصل در بیان اسم او و ود آن چیزها
 چیزون چه په اسمان کین دی یا قریب و اسمان دی
 که در آسمان هست یا قریب با سمانت
 غو - سپو زمی - پیروئی - ستوری - تنه - بر لبینا
 آفتاب مهتاب پدین ستاره پای و مرتبه برق
 سوه ووشنه - اورنج - اوره - شاخکی - زئی - واوره
 سرخ و سبز که بر آسمان ایستاده میشود نیم - ابر قطره و بچه آب - تراله - برف
 باد باران - وو - گرش - تندک - تکه - ساره - غازه
 باد باران باد گرد و غبار - صاعقه آسمان نیز صاعقه است سراگری

خاهبت - عزمه - نماز پینین - ما بنام - می شب - نمر خات -
 بهشت - نمر زده - نماز پیشین - نماز شام - نیم شب - مشرق باری
 قبله - سهیل - قطب - شمال - پوسرت - کنبه -
 قبله جنوب شمال شمال پوسرت پوسرت
 دوه و م فصل بیان کین حیوانا توچه سوله غانوی
 دهم

سوی - نارینه - مبره - هلت - ساری - ماندینه - عورت
 مرد مرد مرد بچه زن زن زن
 جنلی - نر - بنجه - آس - اسپ - بجانر - غوی
 دختر نر ماده اسپ مادریان کره گاودز
 غوا - مخندار - اوش - اوبنه - جوکئی - خرخاره
 ماده گاؤ گوساله شتر اردانه شتر بچه خر خر ماده خر
 غیره - کچر - کچر - مییز - موز - وری - وزه
 کوره خر قاطر قاطر ماو میش قوی بره بز می ماده
 وز - مرغومی - مرغوخیه - هوسی - هوسی نوکینا
 بز می نر بزغاله نر ماده اش آهوس نر ماده اش بز نر
 کبلی - غرختی - سپوره - سوی - شرمش - لیوه
 آهوبره قوی کوه پیش کوهی خرگوش گرگ بز لک
 کابره بل - کوب - بین - مزرئی - سرکوزی - گندلیوه
 کفتار بز کفتار غوس شیره خوک بز خوک
 پوراناک - کیدره - چجال - گور کین - خانکی
 پنگ روباه شغال گورکش سرخ شتی

کشف - شگون - سبزی - مزک - مبرک - مار - لرم -
 کاشیت جریه خادیت سوش کوروش - مار - لرم
 چ - میزی - چینی - پیشی - سپی - گوته - تازی
 کس سورج کرم کرمز سگ ریشی تازی
 خندکی - سپی - گوکری - دریم فصل بیان مرغان
 کولر نادره سگ سگ
 باز - شهین - های - گرگسی - یلاد - پنجه
 باز شاهین پاه گرگ نیزگرگ نیزگرگ
 ملاچرگک - کارک - کزک - کاعی - سایه - هیل
 کلاغ پیشه کلاچ کلاغ کشت سار مغاوی
 بظ - کول - زانیه - لئی - کا - کوتان - کچیر
 بظ کرم کورنگ تراز کوتان
 مینا - طوی - بلبله - کفتره - نظوی - بمر - تارو - خرگه - کتوا
 بیل کیوز فخره بوم توراج بیسینه پاره
 فرکه - سیسی - کرک - مرخی - چرک - چرک - چوگک - توتی
 لیک توبی کرک ایضاگر خروس مایان بجه پرشترک
 چرندوکی - چپچی - هلی - غماشلی
 مرغ کورک کازشغ بیل چوپ چوپ
 حلوم فصل په بیان کسرد باقی اشیا موده
 سکره زرد - سپین زرد - میس - کلا یین - پاره
 طلا نقره سیس قمی سیاب

اوسپنه - زیر - برنج - سرف - کت
 آهن برنج برنج سرب سگ هفت چوش
 دیک - کبده - هرکاره - کاچوغ
 دیک آقا برنج دهن دانه قاشوغ کلان
 چچی - کوشی - چاره - توره - توفک
 قاشوغ خورد نیزه شوغ کارد تمشیر تفتک
 دسر چاره - استن - یوم کھی - سپاره
 پاک سوزن بیل پیشه بوت زن فال
 نغری - توبری - پسول - گهته - موغری
 سربایدیک بیگام ایرن زن نیزن زن جمع مروارید
 مرغره - عنی - عنی - والی - والی - پیروان شروکی
 یک مروارید یک گمین جمع گمین یک گوشواره گوشوار با سلفه بینی
 کتی - ریرم - اکوب - مری - کنجلی
 انگشتری مرجان کربا مبه کوزی
 کوج - گوگر - زرنیم - مردار سنک
 از جنس نخل کربا زرنیم کوزر مردار سنک
 رانجه - سحرف - اود - اوبه - باد - خاوری - غز
 سرب سوزن آتش آب باد خاک کوه
 کانی - دبره - سخر - کزنک - لوپ - زمکه - خون کودک
 سنگ سنگ سفار کلا کال کون زمین خانه - نازک لایق
 چپوئین - کزدی - پشول - سفرخی - مواند
 چوپوش سیه خانه سیخ بیلد کتاب سیخانه

مردوی - کراست - کینه - تلک و رستن - کج
 خ ند میم خان خان خان
 بالنت - مسله - لری - لری - بوتی - بوتی
 باشت جائه ناز چوب چوب بوت بوت
 رود - واله - لنتی - قیص - پرتوک - خوی
 نه جوس جوسه بی پیرین تیان کاه
 لکی - کیش - دو بجه - دوهر - جابی - پیری
 لک کیش چله پینه بانه نیز چادر سفید جابی دستار
 بنی آدم - فریست - پیری - لاس - پینه - پین
 طایک جن دست پانه پانها
 زنگون - نو - غولانج - تی - کته - کتی - نوک
 زانو نان پستان سرکتن انگشت انگشتا ناخن
 نوکان - غوز - پزه - خوله - خول - غابن
 ناخنا گوش بینی دهن دهنبا دندان
 اوری - شوندا - شوندا ان - مخ - وروخی
 دار و دندان لب بها روی ابرو
 سترگی - بانرو - زئی - بارخو - غاره - چغره
 پشما شرکان زخ کردن گلو
 بزیره - بریت - وینته - برمنج - اوزه - ملا
 ریش سپل نوی موی شانه شانه کر
 نش - ورون - پندی - کاسه - بهنک - کنجی
 شک ران ساق کاسه شهنک کتبی آب خردن

کوزه - کتوی - منکی - کودی - لغزی - سوده
 کوزه دنگ خوردگی کوزه کلان سفال اوچان سبد
 جلت - کیره - غله - کبنت - بوگری - غقم - اوشی
 جلت پنج کشت کشت قدسه از زمین کیکار گم جو
 پروریه - بیده - درمند - غوبل - ماش - منکی
 کاه بیه خرمن چوغل نیز ماش
 بزدن - غونبت - وریشی - غونبی - غوری
 ارزان کال بیج گوشت روغن
 کوچی - شلنب - شود - مسیت - پوخته - اورد
 مسه آردنغ شیر مات نیز تازه تیج
 پیروی - شک - وری - وژغونی - زره
 تیمان کف چشم موش بزغیرا دل
 پینه - سبزی - پینتورگی - توری - پینتی
 جگر نف گزده سپرز قبره
 ولی - پوست - خاه - سولاغه - رسی
 شان بوسند چاه دوچ رسن
 واین - کوری - کاه کنبه - پلار زوی - خور
 ریمان کاه کش نیز کاه کش پیر پسر خواهر
 وروس - آکا - اما - انا - تروری - مت
 برادر عم خال جده عمه زمین ریگناک
 مته - موت - مت - پت - نیکاره - شرگند
 بازو مشت سعی و کوشش لیا پوشید ظاهر نیز ظاهر

لور - لور - نه - بک - بنه - نیک - ثحیت - جوری

بالا دست چوب نه به خوب خوب بیت جوری

تکری - واره - واره - چنبری - شوئی - نکری

لوسی از حیت - بید ریزه ویند چنبری نیز چنبری چادر

پرونی - لاس بندی - فصل بیان کنبد رختونو

چادر دست بند در بیان برنجا

تبه - زیبری تبه - لوی تبه - بنه تبه - وه چکی - بشکارو

تپ تپ برقان دامنه نیز دامنه نیز دامنه دان لجنب

سره تبه - توده تبه - شاقوی - سه یکه تبه - کوی شری

تپ لرزه تپ گرم تپ یک نیز تپ یک ابد برخان

خوراره - کشوک شخیه - وراژه - دکال دان - اورماله

گوشت خورک بزه کان دمنیل خازیر دانه سال شیریک

سپوی - حسیه - نیم سری - خاره - نس خوبی - فو

خیشک حصوه درونیم سر چایرک درونیم گرگ

کنک - کون - روند - یک گلد - وچن - ووجن

گلد کور کور خیشک لدم جازبه بادی

وؤ - سوزک - دغابش دورد - خوله خوبی - پلم

باو سوزاک درد دندان درد دهن درونیم

دستونی ول - ثاری - توری - دزره - شوله

درد گلو سوز خورک پهرز درد دل

دکولو پیچ - دسر دسر - مده خوب -

درد روده - درد سر - تپ دق

فصل په بیان کنبد حروف و فو تجویز

ا ب ت ث ج ح خ ش ذ ز

ز ی ژ س ش س ص ض ط ظ ع ف ق ک

ک ل م ن پ لا عی -

تمثیلهای حروف که در افغانی آمده اینست

ت همچون پت چه همچون چاره - ش همچون خلوه - ش

همچون خیکرد همچون دودی در همچون لوبه - ز همچون مود - ژ

همچون ژرا - ط همچون خرکط - س همچون بنادی - ک

همچون کل - ن همچون کون - یا کانی +

تمت بعون الله الملك الوهاب کتاب

معرفة الافغانی بید الحق العیابیر محمد مؤلف کتاب

Kh. Sarwan
03.04.2009

(معرفة الافغانى)

حُرِّرَ وَمَعْرُوضٌ شَدِيدٌ بِجَنَابِ كَامِيَايِ. مَطَالِبُ وَ
 مَقَاصِدُ مَا بِالْمَخْدُومِ الْأَعْظَمِ. مَا لِكِ زَمَانِ حُكْمِ
 الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ الْمَخْصُوصِ بِالنَّفْسِ لَقَدْ سَيَّئَتْ -
 الْمَكْرَمُ بِالرِّيَاسَةِ الْإِنْسِيَّةِ. دَسْتُورُ الْأَعَاظِمِ وَرِئَاءِ
 عَالِيَانِ. عَيْنُ أَعْيَانِ الْأَمَارَةِ. وَالذِّيَّوَانِ مَتَّبِعِ
 الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ. خَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ. وَوَارِثُ بَيْعَاتِهِ
 أَخِرِ الزَّمَانِ. وَمُؤَيَّدِ مَذْهَبِ نِعْمَانِ. بِالْحُجَّةِ وَالْبُرْهَانِ
 إِمَامِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُجَانِّ. سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ ابْنِ سُلْطَانِ
 شَاهِ زَادَةَ سُلَيْمَانَ. خَلَّدَ اللَّهُ ظِلَّ طُولِ الزَّمَانِ.
 بِمَعْرِفَةِ آقَاوَجِيهِ خَيْرِ خَوَاهِدِ دَوْلَتِ خَلْدَادِ قَوْمِي بَنِيَانِ

مَدَّ ظِلَّهُ

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**